بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 2 آذر 1393

خب در بحث جلسه قبل در مورد حسن بن صالح یکی از سند های روایت واقع شده بود در مورد آن یک صحبتی بشود بد نیست. خب یک بحث سندی، حسن بن صالح یک سری بحث های خاص سندی در کتاب های آقای خوئی من خیلی نمی خواهم وارد آن بحث هایش شوم. همان مقداری که در کتاب های آقای خوئی هست کفایت می کند. ولی در مورد وثاقت حسن بن صالح به نظر می رسد که با توجه به اکثار روایت حسن بن محبوب از حسن بن صالح باید او را ثقه بدانیم. حسن بن صالح بعضی ها زیدی بتری دانسته اند. در یک جایی مرحوم شیخ تعبیر می کند که زیدی بتری است. یک جای دیگر در رجال شیخ هست صاحب المقاله ظاهرا و الیه تنسب الصالحیه مثلا زیدی الصالحیه منهم یک همچین تعبیری. از مجموع این دو عبارت به نظر می رسد که صالحیه را جزو فرق بتریه هستند. و اینها جزو عامه زیدیه حساب می شوند که خلافت ابوبکر و عمر را تصحیح می کنند. در مورد خلافت عثمان یک قدری در کتب فرق الشیعه اختلافی هست که آیا خلافت عثمان را قبول داشته اند و یا نداشته اند یا در بعضی کتاب ها هست که می گوید مدتی از اول خلافتش را قبول داشته اند و بعد قبول نداشته اند. علی ای تقدیر خلافت ابوبکر و عمر را قبول داشته اند و رو همین جهت جزو فرق شیعه حساب نمی شوند. از جهت فقهی هم جزو فقهای عامه این حسن بن صالح مطرح هست و در کتب ما و در کتب عامه نظریاتش در نظریات فقهای عامه نقل می شود. ولی نکته ای که اینجا هست این را می خواهم بگویم که حسن بن صالح شخص معروف و عامی معروف یا زیدی معروفی بوده است. این شخص نمی تواند که حالش مجهول باشد. اگر به ضعف یا کاذبیت معروف باشد نمی شود حسن بن محبوب این همه از او روایت کند. روایت های زیادی حسن بن محبوب از او دارد. روایت های فقهی امثال اینها روایت های ملاحظه بفرمایید بعضی هایش تاریخی است و بعضی ها غیر تاریخی است ولی مجموعا اختصاص ندارد به یک قسم خاصی از روایات. این است که به خصوص با توجه به عامی بودن و معروف بودنش حتما باید ثقه باشد. البته اینها وثاقت در غیر امور مربوط به مذهب خودشان باید لااقل داشته باشد. نمی خواهیم بگوییم وثاقت مطلق که حتی در چیزهایی که تأیید مذهب باطلشان را هم می کند وثاقت داشته باشند. اینها به هر حال دکان دار هستند ولی این دکان دار ها برای اینکه بازرشان هم گرم باشد به هر حال باید یک سری رعایت و چیزها را بکنند و این جور نیست که به هر حال دروغ گو رسوا می شود و اینها مجبورند که رعایت هایی را بکنند. کما اینکه یک زهد ظاهری هم باید اینها داشته باشند. در بعضی از این چیزها هست که می گوید که یک جا دیدم می گوید خلاصه خیلی شخصی بود اهل خوف این حسن بن صالح. می گوید من کسی را اخوف از حسن بن صالح ندیدم. تا فلان آقا را ملاقات کردم دیدم نه آن خوف خداترسی، اخوف یعنی خداترس. به هر حال اینها بازیگرند ولی بازیگر ها باید در یک دایره ای باشد که ادای خداترسی را در بیاورند

شاگرد: حتی رأیت حسین بن علی بن الحسین

استاد: حسین بن علی بن الحسین. حسین صاحب فخر است ظاهرا. به هر حال این به نظر می رسد که باید ثقه باشد که انقدر با اشتهار به مذهب باطنش حسن بن محبوب رفته باشد از او حدیث شنیده باشد و حدیث نقل کرده باشد.

سوال: ....

پاسخ: نه نه چیزی من عرض نکردم تعدادش را عرض نکردم. زیاد روایت دارد در وسائل نگاه کردم پنجاه روایت بود. خصوص وسائل. حالا جمع نزدم مجموع وسائل خب یک مقداری تکراریتش کمتر باید باشد حالا با کتب دیگر ضمیمه کنیم باید شصت هفتاد تایی باید باشد. اصلی داشته است که راوی اصلش باید حسن بن محبوب بوده است. این است که یک نکته عرض کنم در شرح حال ایشان یک کلمه اسند عنه به کار رفته است. مراد از این واژه چیست یک بحث خیلی دنباله داری در کتب رجالی هست که من به این نتیجه رسیدم که اسند عنه مراد اولا اَسند است و عنه هم یعنی این راوی از امام علیه السلام اَسند عن الامام. مراد از اسند یعنی سندی از امام تا پیغمبر نقل کرده است. و این رفتارهای معمولا اهل تسنن بوده است. این اسند عنه بیشتر از اهل تسنن بوده است که یک سند متصل از امام به پیغمبر نقل می کرده اند روایت مسند در اصطلاح آن دوره به معنای روایتی هست که به پیغمبر متصل شده باشد. یعنی أسند این راوی عن الامام علیه السلام. یعنی سند متصل به پیغمبر را این راوی آورده است. حالا قرائن اینکه این به این معنا است بماند در جای خودش. آن زمان ها یکی از اموری که مطلوب بوده است شناسایی روایت های مسند هست و اینکه یک کتابی ابو نعیم اصفهانی دارد شبیه به آن هم ابن عقده داشته است به نام مسند ابی حنیفه. در همین رساله مسند ابی حنیفه ای که أبی نعیم دارد بعضی تعبیرات أسند عنه دارد یعنی ابو حنیفه از فلان استادش می گوید که أسند عنه. مراد این هست که از آن اسناد یک سند متصل تا پیغمبر نقل کرده است. اسند عنه، این تعبیر أسند عنه به نظر هیچگونه بار رجالی خاصی ندارد. حالا معانی مختلفی کرده اند نمی خواهم آن معانی اش را بحث کنم. نه دلالت بر توثیق می کند و نه دلالت بر تضعیف. نوعا این تعبیر أسند عنه را روات عامه در موردشان هست چون آنها بودند که از امام علیه السلام روایت متصل به پیغمبر نقل می کردند. الزاما لازم نیست عامی باشد. در محمد بن مسلم هم مثلا دارد بعضی وقت ها بعضی از روات به خاطر اینکه با اهل تسنن در ارتباط بوده اند و برای آنها باید مطالبی نقل می کردند از امام علیه السلام متصل بر پیغمبر روایتی نقل می کردند ولی بیشتر کسانی که در موردشان أسند عنه به کار رفلته است عامی هستند. این بار رجالی خاصی در این تعبیر از جهت مدح و ذم نیست. خب این بحث حسن بن صالح تمام است. به نظر ما باید او را ثقه دانست. من آن موقعی که درایه النور را می نوشتم به نظرم یک مقداری مشکل آمد نوشتم لم یتضح حاله. درایه النور را ببینید به این تعبیر هست. ولی به نظرم مجموعا باید حسن بن صالح را ثقه دانست. البته ثقه عامی، ثقه زیدی عامی امثال اینها. خب این بحث حسن بن صالح.

یک نکته ای هم در مورد آن روایت حسن بن صالح سابقا می خواستم بگویم این است که روایت حسن بن صالحی که اینجا نقل شده است 44493 است. در جامع احادیث.

**عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْمُسْلِمُ يَحْجُبُ الْكَافِرَ وَ يَرِثُهُ وَ الْكَافِرُ لَا يَحْجُبُ الْمُؤْمِنَ وَ لَا يَرِثُهُ**

که این البته به حسن بن صالح نسبت داده شده بود که حسن بن صالح قائل به این هست که کافر شرط حاجبیت، عدم کفر و عدم مملوکیت است ولی قاتل را می گفت که چیز نیست. من این احتمال کافر فقط این مطلب را مطرح می کند. احتمال می دهم که یا حسن بن صالح از امام تعبیر کافر را دیده بوده است و امام علیه السلام گفته بوده است که کافر لا یحجب. خیال کرده بوده است که کافر خصوصیت دارد. در مورد قاتل طبق اصل گفته بود که می توانسته است حاجب باشد و امثال اینها. احتمال می دهم که یک نوع خصوصیت تصور کرده بوده است که از این کافر هست در حالی که عرض کردیم که این کافر می تواند از باب مثال باشد برای کسی که ذاتا صلاحیت وارثیت ندارد. و قاتل هم مثل کافر باشد. به هر حال یک همچین چیزی در این روایت هست با فتوایی که از حسن بن صالح نقل شده است یک نوع هم خوانی ای دارد.

سوال: حذف فهمیده می شود؟

پاسخ: نه حذف فهمیده نمی شود. می خواهم بگویم نه اینکه حذف فهمیده شود او می گوید که امام علیه السلام در مورد کافر این مطلب را فرموده است در مورد قاتل هم طبق عمومات گفته است که دلیلی نداریم اصالت عدم الحاجبیه. نسبت به وارث نبودنش دلیل داریم ولی نسبت به دلیل حاجب نبودنش دلیل نداریم. مثلا به آنها تمسک کرده باشد. البته این احتمال هم به ذهنم بعد رسید که ممکن هم هست که اصلا اینکه نسبت به حسن بن صالح هم داده اند اشتباه باشد. از این روایت برداشت کرده اند که حسن بن صالح فقط در مورد کافر می گوید و در مورد چیز نمی گوید. آن هم احتمال هست که نسبتی که به حسن بن صالح می دهند، البته در کتب عامه این نسبت به حسن بن صالح هست و در کتب خاصه نیست. ولی ممکن است مثلا حسن بن صالح به عین تعبیری که امام علیه السلام فرموده است تعبیر کرده است و دیگر کتابش، کتابی بوده است که بر مبنای روایت استوار بوده است. شبیه نهایه شیخ طوسی و امثال اینها فقه مأثور بوده است. خیال کرده اند که این اختصاص می خواسته بدهد. اختصاص هم آن هم اختصاص نمی خواسته بدهد چون تعبیر روایت در مورد کافر بوده است فقط همان تعبیر را...

سوال: صاحب کتاب بوده است؟

پاسخ: بله صاحب کتاب بوده است. اصلی داشته است که حالا این خیلی مهم نیست. این بحث تمام است.

برگردیم به آیه شریفه یک بار از آیه بخوانیم

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلاَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ**

اینجا می گوید که ارث بعد از وصیت هست. و بعد از دین هست. اینکه ارث بعد از وصیت و دین هست خب مسلم است. ولی بعدیت به چه معنا است این را بعدا آیات را که تمام کردیم بر می گردیم در مورد این کلمه من بعد صحبت می کنیم. اینجا یک بحثی مطرح هست که از جهت روایات مسلم هست که ترتیب تقسیم اموال اینجوری است. اول تجهیز میت است. اول کفن و آن چیزهایی که مربوط به کفن هست. بعد دیون میت هست. بعد وصیت است و بعد میراث است. خب حالا اینکه دین مقدم بر وصیت هست مسلم است ولی در این آیه شریفه وصیت را مقدم بر دین کرده اند. این وجهش چیست؟ خب وجوه مختلفی برایش در این تفسیر قرطبی دیدم ذکر کرده است. حالا آن وجوه هایش خیلی وجوه خاصی خیلی هایش لطیف نیست و درست نیست. آن چیزی که در این وجوه قابل تأمل هست یک وجه چهارمی هست که به صورت اصلاح شده اش در کلام آقای بروجردی آمده است. ایشان می گوید که وصیت در للفقراء و للمساکین هست ولی دِین مال یک غریمی هست که خب زوردار هست و می آید و دینش را می آید مطالبه می کند و امثال اینها. در واقع مرادش این است که نوعا وصیت هایی که انجام می شده است بحثش مال متعارف است. می گوید متعارف وصیت ها مال آدم های فقرا هست که کأنه کس و کاری ندارند و یک کسی می خواهد که، یک ضامن اجرایی ندارد مگر ایمان اشخاص و تأکید خداوند سبحان. می خواهد تأکید کند که حواستان باشد. ولی دِین معمولا از آدم های پول دار قوی و امثال اینها دین می گرفتند. خب آن می آید خودش کأنه دینش را مطالبه می کند و می پردازد. شبیه این در کلام آقای بروجردی هست با این تعبیر. وصیت اراده موصی است. یعنی وصیت خواست موصی است. موصی هم از دنیا رفته است. یعنی میتی بوده است که از دنیا رفته است و الزاما هم لازم نیست که حتما وصی داشته باشد. در آن نخوابیده است که وصیت یک وصی ای هم داشته باشد. این است که چون الزاما وصیت ضامن اجرایی اش، ضامن اجرایی ندارد و یک وصی ای که حتما دنبال قضیه باشد و امثال اینها، وصی ها هم خیلی وقت ها چون چیزی برایشان نمی ماسد گاهی اوقات انقدر هم دنبال قضیه نمی روند. به خلاف دین که طلبکار دارد و طلبکار خودش می آید مطالبه می کند و مال خودش را چیز می کند. این شاید یک مقداری تعبیر قشنگتری از تعبیر قرطبی باشد.

**آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لاَ تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً**

حالا بحث های تفسیری در مورد اینها هست که خب نمی خواهم وارد آن بحث هایش بشوم. مراجعه کنید به کتب تفسیر. آیه بعدی

**وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ**

در این آیه شریفه ارث ازواج پرداخته است و تعیین می کند که شوهر اگر فرزندی میت داشته باشد و زنش که میت هست فرزند داشته باشد. یک چهارم ارث می برد. و اگر نداشته باشد یک دوم ارث می برد. اطلاق این قضیه لم یکن لهنّ اقتضا می کند که این فرزند چه از این شوهر ها باشد و چه از شوهرهای دیگری. ملاک این هست که آن میتی که از دنیا رفته است فرزند دارد یا خیر. نه ملاک این که حتما از این شوهری که موجود هست باشد. خب اینجا هم

**مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ**

خب در مورد ارث همسر هم اگر همسر، فرزند میت داشته باشد خب یک هشتم می برد. اگر فرزند نداشته باشد یک چهارم می برد. و اگر همسران متعدد باشند اطلاق قضیه اقتضا می کند که همه شان این سهم بر آنها باشد. چون ذکر نکرده است تفضیل یکی بر دیگری همه شریک در این مال خواهند شد و بالشراکه مال بینشان تقسیم می شود. اینجا البته یکی دو تا بحث هست. یکی اینکه این کلمه ازواج، آیا ازدواج موقت را شامل می شود یا خیر. از جهت، یک بحث روایی اینجا وجود دارد که آیا زوجه موقت ارث می برد یا خیر بحث های روایی اش باشد در جای خودش بحث کنیم. اما یک بحث این هست که زوجه آیا علی وجه الاطلاق انصراف دارد به زوجه دائم یا مطلق هست هم زوجه دائم را می گیرد و هم زوجه موقت را می گیرد؟ یا اجمال دارد؟ این بحث را حاج آقا در بحث نکاح یک جایی مطرح کرده اند. نکاح درس شماره 433 صفحه 3 تا 9. ایشان آنجا ابتدا اجمال زوجه را اختیار می کنند که زوجه انصرافی نه اطلاقش را می گویند که ظهور دارد نه انصراف به خصوص زوجه دائم را می گویند که انصراف دارد. ولی بعد به قرینه یک روایت می خواهند بگویند که اطلاق دارد و تمام موارد را شامل می شود. ولی در خصوص این ایه شریفه ای که ما هستیم به نظر می رسد که هر چه که در مورد زوجه به طور کلی هم بخواهیم بگوییم در خصوص این آیه به نظر می رسد که این ازواج، ازواج دائم مراد هست و ازواج موقت را شامل نمی شود.

سوال:....

پاسخ: خب همان داریم عرض می کنیم که آن بحثی که حاج آقا دارند در مورد اینکه زوجه انصراف دارد یا خیر آن بحث هایش آنجا هست ملاحظه بفرمایید. عرض ما این هست که حالا به طور کلی اگر انصراف هم قائل نشویم در خصوص این آیه حالا به طور کلی اگر انصراف هم قائل نشویم در خصوص این آیه به نظر می رسد که انصراف دارد به زوجه دائم به دو قرینه. یک قرینه خارجی و یک قرینه داخلی. اما قرینه خارجی این است که شما روایت هایی که در مورد متعه را اگر مراجعه کنید اصلا متعه در صیغه ش که صیغه می خواندند قید عدم ارث را ذکر می کردند. از اول کأنه تشریحش تشریحی بوده است برای اینکه یک ازدواجی باشد که دردسر ساز نباشد. ایجاد زحمت نکند برای، یک ازدواجی که اصلا مثلا می گویند النکاح علی ثلاثه اقسام. نکاح بغیر میراث و نکاح بمیراث و نکاح بملک یمین. اصلا تعریفش جزو تعریفش جزو صیغه هایش هم اگر مراجعه کنید می بینید علی الله ارثک و لا تریثینی در چیزهای مختلف نکاح هست. از اول کأنه جزو ویژگی های نکاح بوده است. همین ویژگی هایی که به طور مستمر در آن ذکر می شده است این خودش باعث انصراف هست. البته چه بسا موقعی که این آیه نازل شده باشد اصلا تشریع نشده بوده است ازدواج موقت. ولی بحث این است که بعد از اینکه تشریع هم شده است هنگام تشریع کأنه در کنار تشریحش به عنوان ازدواج غیر میراث. ما نمی خواهیم بگوییم که حتما باید موقع نزول این آیات ازدوا موقت داخل باشد. ازدواج یک عنوان عام هست ممکن است بعدا وقتی مصداق های جدیدی پیدا کند و داخل آیه شود. این حتما لازم نیست تمام مصادیق در هنگام نزول آیه وجود داشته باشد. مثلا فرض کنید که آیات قرآن در مورد حج هست. بعضی از این آیات قبل از حجه الوداع ناظر شده است. حج تمتع در حجه الوداع نازل شده است. این آیاتی که در مورد حجب هست، این جور نیست که حج تمتع را نگیرد. چون عنوان عام حج است، عنوان عام بعد که حج تمتع نازل می شود آن مصادیق را شامل می شود و در بر می گیرد. نمی خواهیم این مطلب را بگوییم که حتما باید موقع نزول آیات زوجه موقت وجود داشته باشد. نه ازدواج موقت بعدا هم باشد می تواند جزو مصادیق آیه باشد ولی به شرطی که هنگام تشریع ازدواج موقت کنار آن تشریع عدم ارث ذکر نشده باشد. از روایت های زیادی که در تشریع ازدواج موقت، صیغه ازدواج موقت و امثال اینها استفاده می شود که اصلا این ازدواجی بوده است که بنایش بر عدم ارث بودن است. لابته بنای ذاتی اش. ولی بعد ذکر می کنیم که آیا با شرط می تواند ارث ببرد یا نمی تواند. بنای ذاتی اش یعنی اقتضاء ذاتی اش عدم ارث بردن است. حالا عرضا آیا می شود با شرط ارث بری را انسان داخل کند یا نکند بحث هایی هست که بعدا در موردش صحبت می کنیم. این قرینه خارجی که اصلا تشریع ازدواج موقت به گونه ای هست که اقتضاء ذاتی برای ارث بری نباشد. یک قرینه داخلی هم هست اینکه چند آیه قبل از این بحث ازدواج را که مطرح می کند بحث ازدواج دائم است. ببینید آیه سوم

**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا**

بعد شروع می کند خطابات.

**وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلاَثَ وَ رُبَاعَ**

اینها همه خطابات یک نوع خطابات واحدی هست که این مثنی و ثلاث و رباع مال ازدواج دائم است. ذیل این آیات هم یک چیزهایی دارد این را باید من نشد مراجعه کنم به کتب تفسیری

**وَ اللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً**

اینهم به نظرم باید مال ازدواج دائم باشد که زمان مرگ اختیار همسری به عهده خود آن همسر. ازدواج موقتی که مدتی دیگر زمانش سر برسد این علی القاعده این حکم را ندارد.

سوال:....

پاسخ: عرض کنم این خب ما قبول داریم سیاق را. و اینکه اینها، آن چیزی که در مورد سیاق هست شاید به قرینه منفصله، من حالا این نکته را هم عرض کنم در بعضی روایات در مورد اینکه ازدواج موقت در موردش عدد مطرح نیست تمسک شده است به اینکه در ازدواج موقت میراث بری نیست. به نظر می رسد آن هم به همین قرینه سیاق تمسک کرده است که اگر ادواج موقت کأنه آن برعکس قضیه هست. مثنی و ثلاث و رباع را می گوید در مورد ازدواج موقت نیست به دلیل اینکه ارث نمی برد کأنه این آیاتی که هست، این آیات یک آیات واحد هست. وقتی اگر قرار باشد ازدواج موقت را بگیرد این تعداد دو و سه و چهار باید ارث هم ببرد. در حالیکه مسلم هست که ارث نمی برد. پس بنابراین این مثنی و ثلاث و رباع هم در مورد ازدواج موقت نیست. این را به نظر می رسد که مجموع این آیات را کنار هم بگذاریم روشن هست که این ازواج مراد ازدواج دائم هست هم به قرائن داخلی و هم به قرائن خارجی. خب این....

سوال: اینجا اگر تعبیر.... قدر متیقن در مقام تزاحم ایراد دارد این تعبیر؟

پاسخ: حالا بفرمایید اجمال دارد. من نمی خواهم ادعای اجمال کنم. می خواهم بگویم مجموعا با توجه به این چیزهایی که هست آن بحث قدر متیقن در مقام تزاحم بحث اجمال را ایجاد می کند. قدر متیقن در مقام تزاحم ظهور نمی آورد. مانع انعقاد ظهور اطلاقی می شود نه ظهور در مقید را ایجاد کند. خب این مطلب. ای یک بحث. اینکه ازواج خلاصه ازدواج موقت را نمی گیرد. نکته دوم اینکه این ازواج زنی که در عده باشد را هم شامل می شود. عده رجعیه. یا به جهت اینکه المطلقه الرجعیه حقیقتا زوجه هست که حقیقتا داخل این بحث هست. یا به جهت اینکه المطلقه الرجعیه به منزله زوجه است به خصوص در مورد اینکه مطلقه رجعیه ارث می برد خیلی روایات داریم. خیلی روایات که حکم مطلب روشن است حالا اگر زوجه حقیقی هم نباشد زوجه تنزیلی است و در حکم ارث قطعا مطلقه رجعیه آن احکام را دارد و علقه هنوز منقطع نشده است. آن بحث اینکه آیا حقیقتا مطلقه هست یا حقیقتا مطلقه نیست خب یک بحثی هست که اختلافی هست و خیلی بحث سختی هم هست و ما یک موقعی هم این را مفصل بحث کردیم و الآن یادم نیست به چه نتیجه ای هم رسیدیم آنها اینجا خیلی مطرح نیست چون بله هر حال هر چه باشد این مسلم است که مطلقه رجعیه ارث می برد. حتی مطلقه غیر رجعیه هم یعنی کسی که زن نیست در بعضی از صورت ها اینجور تعبیر کنیم. این حکم ارث فقط در زمان زوجیت نیست. بعد از زوجیت که قسمت منعقد شود شوهر بمیرد و یک سال، آن بحث هایی که در مورد بحث های خاصی که شخص در معرض مرگ بمیرد آن بحث ها که در جای خودش هست آنها دیگر احکام خاصی هست که کسی که زوجه نیست نازل منزله زوجه شده است که آن احکام تنزیلی است که آنها را باید در روایات بررسی کرد از بحث آیه خارج است. بحثی دیگر اینجا ندارد.

اما بحث بعدی

**وَ إِنْ كٰانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلٰالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ**

ما در آیات قرآن دو جا این کلمه ارث کلاله را مطرح کرده است. یکی اینجا هست در آیه دوازده. و یکی در آخر سوره نساء هست. آیه ای که اینجا هست در مورد کلاله أمی هست و آیه ای که در آخر سوره هست در مورد کلاله أبی هست. حالا آیا قرینه داخلی بر این مطلب وجود دارد یا خیر خب اینجا مثلا بعضی ها دیده ام که در کنز العرفان می گوید چون حکم فرض بری مادر را در آیات قبل بیان کرده است تناسب دارد که اینجا مراد اخوه أمی باشد. حالا اینکه چقدر اینجا قرینیت دارد یا ندارد آنها خیلی مهم نیست. آن که مهم هست مسلم هست از جهت اجماع و روایات و امثال اینها که این آیه در مورد کلاله امی هست و آیه آخر در مورد کلاله أبی هست. من خودم یک موقعی به اینها می خواستم تمسک کنم در این بحث که آیات قرآنی گاهی اوقات نیاز به بیان داشتند برای تفهیم مراد. ولی از خود این آیات در نمی آید که این کلاله أبی هست یا کلاله أمی است. این قرآن از اول اینجور نازل نشده است برای اینکه خود بسامان باشد. خودش بدون تفسیر پیغمبر و تفسیر اهل بیت تمام مراد را رسانده باشد. از اول بنا این بود است که نزل الی تبین للناس و از آیات قرآن هم این مطلب استفاده می شود که قرآن بر خلاف تصوراتی که خود قرآن به تنهایی مفاد را می رساند نه هم از قرآن از موارد مختلف استفاده می شود که قرآن نیازی نیست.

سوال....

پاسخ: اینها اصلا درست نیست. این منافاتی با تبیان بودن هم ندارد. تبیان بودن این نیست که بنفسه تبیان باشد. همین که ولو با بیانی که پیغمبر می کند این تبیانیت، تبیانیت منافات ندارد که...

سوال:...

پسخ: نه من می خواهم بگویم که تبیان برای همه انسان ها.

سوال: وقتی می گوید لتبین للناس

پاسخ: نه من آن جهت را نمی خواهم بگویم. می خواهم بگویم که قرآن تبیان هست ولی از این استفاده نمی شود که تبیان بودن قرآن بنفسه است. اگر اطلاقش هم اقتضا کند این اطلاق در صورتی هست که آیات دیگر قرآنی روشن نکرده باشد نحوه تبیان بودن را. فرض کنید که یک شیء نیاز داشته باشد که یک شیء کسی این را، فرض کنید یک نوری زیر دستمالی هست. این نور بودنش به این است که یک کسی این دستمال را بردارد که نورانیت این نور روشن شود. اینکه حتما هیچگونه کسی نیاز ندارد برای اینکه پرده ای که روی این گرفته است را کنار بگذارد که نورانیتش معلوم شود این استفاده نمی شود حالا آن در بحث خودش باید به آن پرداخت. حالا این را ملاحظه بفرمایید که کلاله چیست. کلاله را چند جور معنا کرده اند که تفسیر این آیه را. بیشتر بحث های تفسیری دارد که یک سری روایت هایی که در ذیل این آیه وجود داشت، روایت های زیادی در ذیل این آیه هست که نمی خواهیم به آن روایت ها بپردازیم. فقط روایت هایی که دقیقا کلاله را تفسیر کرده اند را می پردازیم و نقل می کنیم. و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.